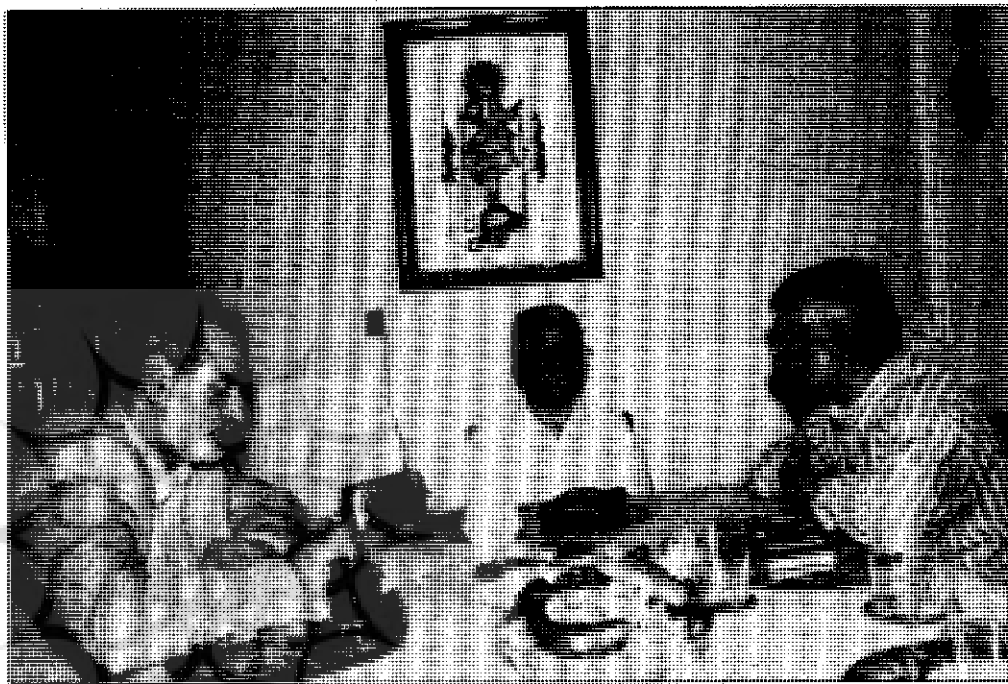


انور خامه ای: آغاز آشنایی ما حوزه آموزشی حزب توده بود



جلال در روزنامه‌ها چیزی نمی‌نوشت و بیشتر فعالیتش در اداره حوزه‌های حزبی بود. فعالیت مطبوعاتی‌اش را از سال ۱۳۲۵ شروع کرد؛ چون قبلاً هم در مجله سخن داستانهایی را منتشر کرده بود از این رو اداره ماهنامه «مردم» را به جلال واگذار کردند. او از همان ابتدا که در حزب اسم و رسمی پیدا کرد با اصلاح طلبانی چون ملک‌ی، جزینی، کیانوری، قاسمی و قریشی همکاری می‌کرد. بعدها جزو کمیته اصلی انشعاب شد. ما جمعا ۱۲ نفر بودیم که پس از آن مرحله او رفت و دیگر به حزب بازنگشت. اما، فعالیت مطبوعاتی و نویسندگی را در مجله «سخن» ادامه داد تا وقتی که ماجرای ملی شدن صنعت نفت پیش آمد.

زمانی که دکتر بقایی در صدد انتشار روزنامه «شاهد» بود؛ مرحوم جلال را جذب کرد و جلال در روزنامه شاهد «کنندو کاو در روزنامه‌ها» را می‌نوشت. بعدها از طریق او ملک‌ی نیز در روزنامه شاهد مقالاتی منتشر کرد. این جریان منتهی شد به اینکه حزب زحمتکشان ملت ایران تشکیل شود ولی من دیگر ارتباطی با آنها نداشتم چون با یک عده از دوستانم روزنامه‌ای را به نام «حجاب» منتشر و در آن روش حزب توده را نقد می‌کردیم. با تشکیل حزب و در کنار آن روزنامه شاهد جمعیتی تشکیل شد به نام «نگهبانان آزادی» همانکه بعد به حزب زحمتکشان تبدیل شد.

کشیان: آقای دکتر انور خامه‌ای لطفاً مختصری درباره سابقه آشنایی‌تان با مرحوم جلال برای خوانندگان بیان فرمایید.

دکتر انور خامه‌ای: مرحوم جلال در سال ۱۳۲۳ دانشجوی دانشکده ادبیات بود و مثل بسیاری علاقه‌مند شد و به عضویت حزب توده درآمد. آن زمان روال حزب توده این گونه بود که افراد نخست یک دوره آزمایشی می‌گذرانند و بعد از چند ماه کارت عضویت رسمی می‌گرفتند. من در این دوره تعلیماتی با مرحوم جلال آشنا شدم. و چون من مسئول آن حوزه بودم دیدم جوان با استعداد و فهمیده‌ای است بعد از اینکه رسمی شد از خودش استعداد و لیاقت بیشتری نشان داد و توانست جزو مقامات حزب توده شود. آن زمان

در نظر داشتیم دکتر انور خامه‌ای نیز که سالها همراه جلال بوده، در میزگرد اصلی این شماره حضور داشته باشند. اما در ملاقات اولیه با وی دریافتیم که اثرات کهولت سن بیش از آن است که بتوانیم از حضور ایشان در جمع شرکت کنندگان میزگرد در دفتر مجله بهره‌مند شویم. به این دلیل به اتفاق استاد محبت به منزلش رفتیم و گفتگویی جداگانه با او انجام دادیم. این مصاحبه از ساعات میانه روز تا عصر به دراز کشید. ناهار را از سفره کریمانه استاد برخوردار شدیم و او صمیمانه سوالات ما را با حضور ذهن شگفتی پاسخ داد. ناگفته نماند پرسش و پاسخها بیش از آن است که تقدیم خوانندگان شده است. امید که بقیه آن را در فرصتهای آتی به نظر برسائیم.

دکتر انور خامه‌ای از چهره‌های سیاسی و ادبی ایران است. وی در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در تهران در خانواده‌ای اهل علم و کسبه متولد شد. پدرش مرحوم شیخ محسن قاضی سنها مشهور و سرشناس روزنامه‌های «جلی» و «آزاد» و «مصلحت» و «ایران» بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس انجمنیه، علمیه و حریت گذراند و سپس در دوره‌های رشته فقهیه، حقوق و فقه امامیه در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۴۶ تا یک ماه بعد از شهریور ۱۳۲۰ را در زندان گذراند. بعد از رهایی از زندان علاوه بر فعالیت میری در مدارج مختلف تهران، در زمینه مجله اطلاعات هنرنگر، عضو هیات تحریریه روزنامه‌های مردم، رهبر، اطلاعات و مجله فرانسوی بود. وی در جوش توسط دکتر ارتقی، جانی حزب توده شد. هم‌اکنون در ایران است و بسیاری دیگر به فعالیت در این حزب پرداخته‌اند. بعدها هم‌اکنون در فرودگاه میل مسکو با اطلاعاتی که در اختیارش قرار داده شد.

در سال ۱۳۴۰ برای تکمیل تحصیلات عالی به لندن و سپس رخت و موقت به لندن رفتن از دانشگاه بریسرگه سوئیس شد. در سالهای دانشگاهی تهران، کتابخانه دانشگاهی را مدیریت می‌کرد.

دکتر انور خامه‌ای تألیفات متعددی دارد که بر سر آن آنها عبارتند از: «تاریخ طبیعت و تاریخ» فلسفه برای همه، «تعمیر فکر علمی» و «تاریخ نامتعارف» «عاطرات سیاسی» (۳ جلد)، «عاطرات دیگر» «پیوند گسسته» (۲ جلد)، «چهره‌های نامتعارف» و «تفکرات» در باره بسیاری از شخصیت‌ها، «سابقه هفتاد»، «عبدالحسین توپان» و «تاریخ فقه» در روزگار انقلاب اسلامی ایران. وی نویسنده و مترجم بسیاری از کتابها و مجله‌ها است.



حزب شد یعنی او جوانهای دیگر را متوجه این نکته می‌کرد که دستگاه رهبری حزبی باید عوض و اصلاح شود.

یکی از به یاد ماندنی‌ترین خاطرات من از جلال مربوط به دوره بعد از انشعاب است، چون وقتی ما از حزب جدا شدیم و کناره گرفتیم رابطه ما همیشه با هم دوستانه و صمیمانه بود.

بعد از ۱۵ بهمن که شاه را ترور کردند یکروز از منزل بیرون رفتیم و روزنامه اطلاعات را خریدیم. دیدم در صفحه اول مطلبی چاپ کرده‌اند به این مضمون که ما ترور شاه را تکیه می‌کنیم و ذات اقدس ملوکانه سلامت هستند که جای شکر دارد.

در پای این نوشته امضای افرادی چون ملک، من، دکتر عابدی و جلال و حسین ملک و دکتر ابریم دیده می‌شد. البته این نامه جعلی بود و از قول ما این مطالب را نوشته بودند. در حالی که ما آن موقع در مظان اتهام حزب توده هم قرار داشتیم و تهمت‌هایی به ما می‌زدند و می‌گفتند اینها با انگلیسی‌ها زد و بند دارند. من خیلی عصبی شدم و به منزل مرحوم ملک رفتم. ایشان هم شخصیتی بودند که همه ما دوستشان داشتیم و به ایشان علاقه مند بودیم. وقتی رسیدیم، دیدم که قبل از من دکتر عابدی و حسین ملک هم آمده‌اند؛ تا مرادیدند گفتند این چه کاری است و چرا اینطور شده؟ گفتیم من آمده‌ام جریان را از شما پرسیم و بینم چه کسی

ترجمه می‌کرد یا نقد می‌نوشت، او به زبان فرانسه کاملاً مسلط بود ولی به نظرم انگلیسی زیاد نمی‌دانست. عربی هم می‌خواند و می‌فهمید. اهل فن می‌دانند که خواندن با حرف زدن و نوشتن فرق دارد.

کمیته‌ها: لطفاً خاطره‌هایی از مرحوم جلال، از دیدارها، گفتگوها، همکاریها و طنزهای او با دیگران، خاطره‌هایی که تاکنون در جایی ذکر نشده بفرمایید.

دکتر انور خامه‌ای: رابطه من با مرحوم جلال از همان اوایل آشنایی رابطه معلم و شاگرد بود. من آن موقع سابقه زیادی داشتم و او جوانی بود که تازه وارد فعالیتهای اجتماعی و سیاسی شده بود و می‌خواست آموزش ببیند و فعالیت سیاسی کند. من در جلال علاقه به یاد گرفتن، فهمیدن و اشتیاق به اصلاح جامعه را به معنای واقعی می‌دیدم. حرص و ولع او برای یادگیری توجه مرا جلب کرد همچنین توجه کسان دیگری چون مرحوم طالبی و دکتر ابریم را. جلال در دوره‌ای که با آنها کار می‌کرد واقعاً دست راستشان شناخته می‌شد که همین نشانه پاکی و بی‌آلایشی او بود. بعدها که ارتباطمان با او نزدیکتر شد او را وارد جریان اصلاح طلبی کردیم یعنی خود او یکی از فعالان اصلاح طلبی در داخل

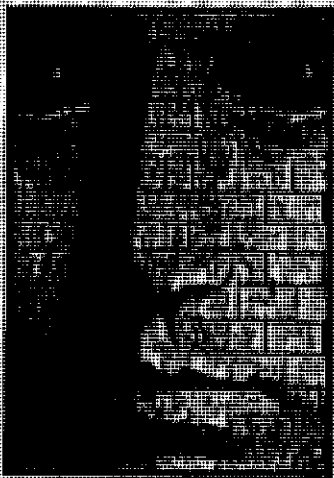
وقتی ملکی در کتاب «حزب توده چه می‌گوید» نشان داد که شوروی استعمارگر است و شدت تئورسین حزب زحمتکشان ملت ایران؛ جلال دوباره فعالیت سیاسی خود را شروع کرد تا وقتی که کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست و ملکی را تبعید کردند و اختلافاتی بین خنجی و مرحوم ملکی پیش آمد. جلال که از این اختلافات رنج می‌برد بتدریج خود را کنار کشید و همانطور که خودش می‌گوید آن را بوسید و کنار گذاشت. بعد از ۲۸ مرداد هم او را بازداشت نکردند.

من در ۲۸ مرداد بازداشت شدم، چون بعد از انشعاب، از انشعابیون باقی مانده و کارگران و کسان دیگری که منتقد حزب توده بودند جمعیتی را به نام «رهایی کار و اندیشه» تشکیل داده بودیم. به هر حال دو هفته زندانی بودم بعد دوستان و آشنایان کمک کردند آزاد شدم. چون با آن شکلی که با ملکی مخالف بودند با من مخالف نبودند. البته در شماره آخر روزنامه حجاب که در روز ۲۸ مرداد منتشر شده بود حمله تند و تیزی به شاه کرده بودیم.

بعد که از زندان بیرون آمدم دیگر فعالیت سیاسی نداشتم بعداً توسط دوستی به مجله فردوسی رفتم. جلال فعالیت مطبوعاتی خود را بعد از کودتای ۲۸ مرداد تقریباً کنار گذاشت و مجدداً از اوایل سالهای ۴۰ فعالیتهای مطبوعاتی را آغاز کرد. و معمولاً

محنت آباد

اسعد مسعودی



دکتر انور خان

شاه است. من می توانم این کار را بکنم که یک جمله اضافه کنم و بنویسم «ضمن اینکه ما این عمل سوء قصد را تقبیح می کنیم اما این نامه متعلق به ما نبوده و امضاها جعلی است.» این تکذیب نامه را در همان صفحه اول روزنامه چاپ کردند.

کشیان: آقای دکتر از دوران بعد از

انشعاب خاطره ای از جلال به یاد دارید؟

دکتر انور خانم ای: دومین خاطره من از جلال

باز هم مربوط به همان دوره بعد از انشعاب می شود. ما گاهگاهی قرار می گذاشتیم برای گردش و کوه پیمایی به کوههای شمال تهران برویم. سال ۱۳۳۶ بود، یک روز ضمن پیاده روی گفتیم این جاده دوشان تپه را می گیریم و می رویم به دوشان تپه، چون شنیده بودیم در آنجا قصری هست که از زمان ناصرالدین شاه باقی مانده و می خواستیم آنجا را ببینیم. من بودم و ابریم و جلال و یک نفر دیگر که اگر اشتباه نکنم قلی زاده یا دوست دیگری از انشعاییون به نام زنجانی، ما از جاده خاکی رفتیم در وسط راه یک ماشین مدل بالا و سیاه رنگ بسرعت از کنار ما رد شد. ما نگاه کردیم دیدیم در کنار راننده افسری نشسته و در صندلی عقب هم یک خانم بسیار زیبا و آرایش کرده. یکی از همراهان گفت او پری غفاری بود که اسم اصلی اش شهلا غفاری است. شنیده ام همین خانم، خاطراتی را هم نوشته است. ما راه خودمان را ادامه دادیم تا رسیدیم به دوشان تپه قبل از دوشان تپه ساختمانی بود که می گفتند آن را احمدشاه ساخته و به فرح آباد معروف بود که باغ بزرگی هم داشت، یکی از همراهان گفت بیایید برویم اینجا می گویند شاه در اینجا دو قلاده پلنگ دارد که خودش آنها را به اینجا آورده و در قفس نگهداری می شوند.

دربان باغ از ورود ما ممانعت می کرد اما در مقابل اصرار و خواهش ما که می گفتیم فقط تماشا می کنیم و برمی گردیم تسلیم شد و گفت زود بروید تماشا کنید و برگردید!

ما رفتیم و جلو قفس پلنگها ایستاده بودیم و تماشا می کردیم که دیدیم یک هواپیمای شکاری زرد رنگ از بالای این ساختمان رد شد و رفت. زیاد توجه مان را جلب نکرد، وقتی خواستیم برگردیم یکدفعه دیدیم از آن طرف، از پشت ساختمان دری باز شد و شاه با همان زن موطلابی بیرون آمدند. بچه ها گفتند این همان زن موطلابی بود که دیدیم.

از این طرف هم مرحوم ملکی از طریق برادر خانمش آقای گنجه ای که نایب رئیس مجلس بود، با مسعودی ملاقات کرد و سفارش کرد که این مساله برای آنها به وجود آمده و حیثیت و آبرویشان در گرو این کار است، شما این تکذیب نامه را چاپ کنید. مسعودی گفته بود که اگر ما این تکذیبیه را چاپ کنیم در واقع توهین به

این کار را کرده است. خلاصه ما در خانه مرحوم ملکی نشسته بودیم که جلال وارد شد و همینکه در را باز کرد همه ما را به فحش کشید و گفت: پدر سوخته ها! شما که می خواستید این کار را بکنید به من می گفتید. چون خیلی احساساتی و عصبانی شده بود ما صبر کردیم تا فحش هایش تمام شود و در همان حال فهمیدیم که کلک خورده ایم و برای اینکه ما را خراب کنند چنین کاری کرده و توطئه ای چیده اند.

ما دشمن دیگری غیر از حزب توده نداشتیم. بنابراین حدس زدیم که کار باید از جانب آنها باشد ولی سؤال این بود که کدام گروه از حزب توده به این کار مبادرت کرده است؟ فردای آن روز من برای تحقیق و اطلاع از چند و چون کار به موسسه اطلاعات رفتم و گفتم این نامه که در روزنامه چاپ شده کار چه کسی است؟ پاسخ دادند که مسؤول نامه های وارده مرحوم فرزانه است، مرحوم فرزانه آن موقع در گوشه ای از کتابخانه موسسه اطلاعات که در واقع تبعیدگاه بود کار می کرد. او هم اهل یزد بود و عربی را خوب می دانست و کارش ترجمه مطلب از مطبوعات عرب زبان بود. گفت ما این کار را کردیم چون می خواستیم به شما کمک کنیم؟ چون ممکن است شماها را بگیرند برای اینکه عده ای از روزنامه نگارها را بازداشت کرده اند.

گفتم: شما آبروی ما را بردید. او نامه ای به من نشان داد و گفت: اینهم نامه شما! دیدم یک نفر با قلم و جوهر متن را نوشته و زیر آن را هم با چند رنگ جوهر مختلف امضاها را ما را جعل کرده است. معلوم بود که امضاها همه جعلی است. مرحوم فرزانه گفت من کاری نمی توانم بکنم. روز بعد به منزل مرحوم ملکی رفتم و جریان را تعریف کردم. جلال و دیگران گفتند چه کنیم؟ گفتم: به هر ترتیب که شده نامه را تکذیب می کنیم و می گویم که نامه متعلق به ما نیست. مرحوم جلال گفت: من فکر نمی کنم مسعودی حاضر به چاپ تکذیبیه شود و گفت چون مطمئنم روزنامه اطلاعات چاپ نخواهد کرد ما باید خودمان چیزی را چاپ و در شهر پخش کنیم. گفتیم تو این کار را بکن! البته زیاد هم موافق نبودیم و می گفتیم: ما اصرار می کنیم شاید مسعودی حاضر به چاپ تکذیبیه شود. جلال رفت و با آقای ساعتچی که مسؤول و همه کاره چاپخانه بود قرار گذاشت و فرم متن را هم تهیه و آماده چاپ کرد.

برو کارت خودت را بکن. تو در سفرنامه حج چیزهایی نوشته‌ای که من نتوانستم آنها را ببینم و برای همین دوبار دیگر به حج رفتم.»

کیهان: به نظر شما جلال در نوع کلام و نثر از چه کسی متأثر بود. آیا این خصوصیات از ابتکارات خود اوست یا اینکه در ادبیات قدیمی ما یا دیگر کشورها نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود؟
شمس آل احمد: من تصور می‌کنم که از میان نویسندگان ایرانی، جلال تحت تأثیر ناصر خسرو، بیهقی، خواجه عبدالله انصاری است و آثارش رنگ و بویی از آنها دارد. در میان نویسندگان خارجی هم رک گوئی و بی پروایی جلال متأثر از ژان پل سارتر و آلبر کامو است.

اما از آنجا که قلم جلال هر آنچه را که می‌بیند با شجاعت و صراحت بیان کند، تحت تأثیر غلامحسین ساعدی است. چرا که معتقد است آنچه زینت المجالس بزرگان است، تابلوی نقاشی است؛ ببینید هیچ نوشته‌ای تابلو و صحنه آرای کاخی نمی‌شود.

نکته دیگر آنکه جلال در زمان خودش مورد تقلید قرار گرفت و این برای یک نویسنده حسن بزرگی است. «لخت گوئی» جلال در مجله «فردوسی» مورد تقلید نویسندگان دیگر از قبیل عباس پهلوان، رضا براهنی و دیگر روزنامه نگاران جنجالی بود. کدام نویسنده را سراغ دارید که قبل از مرگ به این وسعت مورد تقلید قرار بگیرد. این مسأله امروز هم وجود دارد. بسیاری از نویسندگان جوان، جلال را الگوی خود قرار داده‌اند. همین امر نشانگر آن است که شاید کالبد جلال از دنیا رفته اما اندیشه و اسلوب کارش همچنان زنده است.

بچه‌های شهر ری از سنگ قبر جلال، مدل مرمری کوچکی ساخته بودند که دو تا هم به من هدیه دادند. من دقت کردم دیدم که روی آن سال تولد حکب شده، اما از سالروز فوت جلال اثری نیست. به آنها یادآوری کردم که اشتباه کرده‌اند، اما آنها اظهار کردند که این کار عمدی است؛ چون جلال هنوز در میان جامعه زنده است.

کیهان: به نظر شما ویژگی و جذابیت آثار جلال مرهون کدام بخش از آثار اوست؟

عبدالمعلی دستغیب: هیچ اثر هنری و ادبی در

خلاء به وجود نمی‌آید. فرض کنید نویسنده‌ای مثل جلال در دیدارش با مردم روستا دریافته‌ایی را در ذهن خود می‌گنجاند و الفاظی را هم از شعر و نثر گذشتگان می‌گیرد. منتهی نویسنده مهر ثبت خودش را پای آن می‌زند، یعنی آنها را از فیلتر احساسات و عواطف خودش عبور می‌دهد. فی‌المثل در زمان حافظ بیش از پانصد غزلسرای نام‌آور حضور داشتند. دیگران هم مثل شاه نعمت‌الله ولی، خواجهی کرمانی، سلمان از الفاظ و عباراتی که حافظ به کار می‌برد، استفاده کرده‌اند. اما وقتی این الفاظ به دست حافظ می‌رسد، چیز دیگری می‌شود. بنابراین یک نویسنده یا شاعر تقلیدناپذیر است.

جلال هم اینگونه است، تا آنجا که من کلیات ادبیات معاصر را مطالعه کرده‌ام، هیچکس نتوانسته است سبک جلال را تقلید کند و دلیلش آن است که آنچه جلال در نوشته‌هایش، بویژه در سفرنامه‌ها آورده، با نفس و دم و لحظه‌های زندگی‌اش عجین شده است. برای جلال «کلمه»، کلمه نیست، بلکه آن چیزی است که بنابر حالات و وجودی خودش ساخته است.

کیهان: به نظر شما آثار جلال را به چند دوره مستقل می‌توان تقسیم کرد؟
عبدالمعلی دستغیب: به طور کلی آثار جلال را باید به دو دوره کاملاً مشخص تقسیم کرد؛ «دوره تأثیرپذیری» و «دوره تأثیرگذاری».

با مرور داستانهای کوتاه جلال متوجه می‌شوید که این پنج مجموعه از نظر اسلوب و نگارش و آغاز و پایانها و اوصافی که نویسنده در آنها به دست می‌دهد، خیلی متأثر از صادق هدایت، بزرگ علوی و صادق چوبک هستند.

موضوعات داستان‌های اولیه جلال از عمق به عمق نمی‌روند؛ بجز داستان «مرزون آباد» که شباهتهای بسیاری به داستانهای کوتاه جان اشتاین بک دارد. این داستان معنایی خاص دارد و پیچ قشنگی در داستان وجود دارد. اما داستانهای دیگر جلال عمق و اوج و فرود خاصی در میان شخصیتها ندارند.

تا قبل از چاپ «مدیر مدرسه»، هدایت بر روی نویسندگان ما تأثیر فراوانی داشته است. داستانها Discriptive یعنی «توصیفی» هستند؛ جلال هم تا «مدیر مدرسه» تحت تأثیر هدایت

سیری

هنرمند و نویسنده جوان
نوشته‌های او

۱۱

۱۱۱۱۱

۱- این اثر در روزهای ۲۰ و ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسید.
۲- این اثر در روزهای ۲۰ و ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسید.
۳- این اثر در روزهای ۲۰ و ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسید.

۱- این اثر در روزهای ۲۰ و ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسید.
۲- این اثر در روزهای ۲۰ و ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسید.
۳- این اثر در روزهای ۲۰ و ۲۱ آبان ماه ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسید.

سیرت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



جناب آقای جعفر صادق بهرام صادقی، مدیر مدرسه «مدرسه» و «سفرنامه روس»

محبت مطهر... شعر... آثار... جلال... آثار... جلال... آثار... جلال... آثار...

محمد... جلال... آثار... جلال... آثار... جلال... آثار... جلال... آثار...

دو چرخه شان پنجر می شود. در آثار بهرام صادقی نمی توانیم نتیجه داستان را پیش بینی کنیم.

جلال در «مدیر مدرسه» محتوای کار را عوض کرد و الفاظ و بیان از صورت رسمی خارج شدند. اینجاست که سبک جلال متولد می شود. این سبک خاص به سبک «تلگرافی» معروف شد. به عبارتی دیگر اظهار «آفورستیک» یعنی کوتاه و گزیده گویی در آثار جلال خود را نشان می دهد که نمونه آن در اروپا همان سخن «سزار» است که می گوید: «آدم، جنگیدم و پیروز شدم.»

به نظر من «خسی در میقات» و «سفرنامه روس» از نظر «پوئیتیک» داستان نویسی به اوج خود می رسد. وقتی که «سفرنامه روس» را می خوانید، با آن توصیفهای دقیقی که از اوضاع دارد، کتاب را نمی توانید کنار بگذارید. یا مثلا صحنه زیبای توصیفی جلال از اتوبوس های سرباز مکه تا مدینه واقعا نمونه یک نثر زیباست.

نکته جالب توجه در آثار جلال آن است که زمانی که صحنه ای را توصیف می کند یا چیزی می گوید، وقتی که احساس می کند اگر مطلب را ادامه بدهد، شدت و حدت آن از بین می رود، با یک «الخ» از سر خود باز می کند.

یکی از موفقیت های جلال استفاده از زرادخانه ادبیات عامه است؛ که در کار طنز به وجود می آورد. مثلا در «خسی در میقات» براحتی می نویسد: «سه روز است که در گوشه خلایم.» او در آثارش یک مسأله رسمی را در مقابل یک کلام عامیانه قرار می دهد که از این لحاظ به هدایت شباهت پیدا می کند. در میان شعرای قدیم، مولانا هم اینگونه است.

جلال از نظر نثر ضربتی و کوتاه و پرحدث و شدت و آهنگ و بیان به اشعار ناصر خسرو نزدیک می شود. خودش هم می گوید که من با این قلم

است؛ بی آنکه بدینی هدایت را در آثارش ببینیم. مثلا اعتصابات و مبارزات کارگران ایرانی دستمایه داستان جلال است. می بینیم در این داستان، کسی که در اعتصابات مازندران نامه می نویسد، می گوید که من می دانم در اینجا از بین می روم ولی آینده را می بینم و نسل جوان خواهد آمد. این برخلاف فضای حاکم بر داستانهای هدایت است.

بعد از این دوران، از اواخر دهه ۳۰، فضای داستان نویسی ما از دو نفر متأثر می شود؛ یکی جلال با «مدیر مدرسه» و دیگری «بهرام صادقی» با داستان های کوتاه مثل «سنگر» و «مقممه های خالی». از اینجا فضای داستانهای توصیفی عوض می شود و دوران تأثیر گذاری جلال آغاز می گردد.

کشیان: به نظر می رسد که از این زمان به بعد نوعی تحرک و پویایی و اعتراضات صریح در داستان نویسی به وجود می آید و کم کم پأس و نومیدی متأثر از هدایت رنگ می بازد. به نظر شما اینگونه نیست؟

عبدالعلی دستغیب: در مورد جلال اینگونه بود. البته جلال در «سفر آمریکا» نوشته است که نوعی حالت نفی در من است. منظور او از «نفی»، مبارزه است. اما بهرام صادقی در داستانهای کوتاهش نوعی «طنز» وارد کرد.

در آن زمان اهالی قلم و اندیشه فکر می کردند که بعد از مبارزه و از میان رفتن حاکمیت، یک «utopia» و شهر آرمانی زیبا به وجود می آید و تمامی مشکلات حل می شود. اتفاقا هم جلال و هم برای بهرام صادقی متوجه این نکته شده بودند که کار به این سادگی نیست و نمود آن را در داستانهایشان می بینیم.

در آثار جلال این حالت حماسی حفظ



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

می شود؛ مثل «مدیر مدرسه» یا آثار قبلی اش «نفرین زمین» و «نون و القلم». نمونه بارز آن را در حماسه ملی می توان به فردوسی نسبت دهیم و از نظر مذهبی در آثار ناصر خسرو می بینیم. اما در آثار بهرام صادقی، وقتی کلاف داستان باز می شود، با تیپی «کمبیک» یا خنده آور برمی خوریم. او داستانهای قدیمی را می گیرد؛ مثلا عده ای با دو چرخه به جنگ «دیو» می روند و در میان راه

نمی توانم خوب بنویسم، خودکار بیک بهتر است. پیداست که مطالب با عصبانیت مفرط و بی تابی نوشته شده است.

کشیان: بر اساس چه موازینی بود که

جلال به این سبک دست پیدا کرد؟

عبدالعلی دستغیب: جلال می گوید که من و هدایت، هر دو آثار داستایوفسکی و چخوف را خوانده بودیم. علاوه بر این دو نفر، نثر آکبر کامو هم برای جلال جذابیت خاصی دارد؛ بخصوص که جلال کتاب «سقوط» کامو را هم ترجمه کرده است.

کامو در این کتاب نثر فوق العاده زیبایی دارد. عبارتهای تأثیر گذار را به صورت فشرده و کوتاه در این اثر به کار می برد. منتقدان خارجی می گویند که کامو مثل بلبل است که وقتی چهچه می زند و آواز می خواند، مفتون آواز خودش می شود. منظور آنها این است که کامو آنچنان به نثر توجه می کند که جنبه داستانی اثر از دستش خارج می شود. جلال هم اینگونه است؛ مثلاً نثر «خونابه حمام» نثری بسیار زیبا و موجز است اما محتوا در میان این زیبایی گم می شود. می توان ادعا کرد که داستانهای جلال از «مدیر مدرسه» به بعد زبانی شبیه و متأثر از کامو و سیلین پیدا می کند. البته این زبان وقتی به دست جلال می رسد، زبان خود جلال است، و نه زبان کامو است و نه زبان سیلین.

از بعد داستان نویسی هم گفته باشم، آنگونه که تولستوی و چارلز دیکنز را داستان نویس می دانیم، جلال را نمی توان رمان نویس تلقی کرد. همانگونه که کامو و سارتر هم داستان نویس نبودند، اینها تکسین بودند؛ یعنی مطالبی را گاه به زبان مقاله و گاه به زبان داستان بیان می کنند.

اما سبک جلال زمانی اوج می گیرد که او به سفرنامه نویسی و مقاله نویسی می پردازد و مشاهداتش را در «تات نشین ها»، «اورازان» و «جزیره خارک» بر روی کاغذ می آورد. به نظر من جلال یک مقاله نویس درجه یک است تا یک داستان نویس خوب.

محمدجواد محبت: آن گونه که گفته شد، نثر جلال بسیار زیباست. ایجازی که در کلام جلال وجود دارد، یکی از مختصات و صور خیالی است که در شعر هم مطرح می شود. خیال انگیزی، ابهام، کنایه و استعاره و همچنین ایجاز از



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شکست. شاید این مسأله ثمره توجه ویژه جلال به نیما باشد. در واقع، برداشت جلال از شعر نیما را در آثارش بازخوانی می کنیم. نیما برای آنکه ظرفیتهای جدیدی را به تفکر زمانه خود اضافه کند، لاجرم وزن را می شکند. جلال معتقد است که شعر نیما انقلابی است، پس نثر او هم انقلابی می شود. رویکردی هم که جوانان امروز به جلال دارند، از این بعد نشأت گرفته است؛ انقلاب شد، جنگ آمد و شهادت طلبی؛ اینها همه آرزوی جلال بود که در جامعه نمود پیدا کرد.

محمد جواد محبت: البته این نکته را نباید فراموش کرد که جلال نیما را از حلقوم حزب «توده» بیرون کشید. حزب «توده» از نیما استفاده کرده و آن را وسیله اهداف خود قرار داده بود. اما جلال یک سیاستمدار بود. در عرصه سیاست او را باید به عنوان یک نظریه پرداز سنساری ارزیابی کرد؛ «غریزگی» و «خدمت و خیانت روشنفکران» را می توان در این راستا بررسی کرد. جلال در حالی که یک عنصر تشکیلاتی بود، هنرمند هم بود و در جذب افراد به سمت تفکر خودش فعالیت می کرد. در ادبیات هم ناصر خسرو را به عنوان یک فیلسوف، اندیشمند و عالم بزرگ مذهبی

خصوصیت یک شعر زیباست و حال آنکه جلال در نثر این شاهکار را به انجام می رساند و همه این خصوصیات را در نثرش جمع می کند.

کشیان: به نظر می رسد آنچنانکه نیما

را ابداع گر «شعر نو» می دانیم، جلال را هم باید مبدع «نثر نو» بدانیم. نثری که جلال به کار برد، موازین قدیم را